

## تبیین نظری چالش کسری دموکراتیک؛ مطالعه موردی: برگزیت (Brexit)

اصغر کیوان حسینی<sup>۲</sup> - هوشنگ ایمانی‌پور سعید<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۲۱

### چکیده

روند همگرایی اروپا همواره با چالش‌هایی همراه بوده و به همین دلیل نیز بخش مهمی از معیارهای ارزیابی قابلیت‌های اتحادیه اروپایی بر مبنای چگونگی مواجهه با بحران‌های مزبور از جمله «کسری دموکراتیک» ترسیم و تعیین شده است. در این نوشتار ضمن اشاره به ابعاد مفهومی چالش یاد شده، به مهمترین تحلیل‌های معطوف به ریشه‌ها و پی‌آمدهای آن برای روندهای پیش‌روی اتحادیه اروپا پرداخته می‌شود که در این میان، واقعه خروج بریتانیا از اتحادیه یا برگزیت به عنوان یکی از دامنه‌دارترین نتایج احتمالی کسری دموکراتیک مورد تأکید است. پرسش اصلی عبارتست از: دامنه آرای موافق و مخالف وجود کسری دموکراتیک، چه مفاهیم و مضامینی را در برابر روند همگرایی اروپا مطرح می‌نماید؟ فرضیه این است که بر مبنای آرای موافق و مخالف در خصوص «کسری دموکراتیک»، مهمترین چالش واگرا در برابر اتحادیه اروپا در ابعاد «مشروعیت نهادهای اتحادیه»، «ضریب دموکراتیک یا مردمسالاری در رابطه ملی - فراملی» و «نخبه‌گرایی - توده محوری» قابل شناسایی است.

**واژگان کلیدی:** کسری دموکراتیک، همگرایی اروپایی، مشروعیت دموکراتیک، نمایندگی مردمی، سیاست اروپایی

---

1. Democratic Deficit.  
a.keivan.ir@gmail.com  
himanpour@yahoo.com

۲. دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)

۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

## مقدمه

روند همگرایی اروپا به‌عنوان مطالبه‌ای نوستالژیک در میان مردم و نخبگان این حوزه جغرافیایی، از اولین ماه‌های بعد از جنگ جهانی دوم در «دستور کار احیای اروپا و هویت اروپایی» قرار گرفت. در این میان تجارب حاصل از توسعه‌طلبی نظامی در چهره نظم ناپلئونی و هیتلری از یک‌سو و از سوی دیگر، چالش‌های اقتصادی و امنیتی پساجنگ جهانی دوم، مدعای معطوف به همگرایی را هراس‌انگیز و مخاطره‌آمیز جلوه می‌داد که در این میان چالش «امنیت‌سازی امریکایی» نیز بر ابهام‌ها و مشکلات پیش‌رو می‌افزود. با این وجود، گام‌های اولیه در قالب «اتحادیه ذغال سنگ و فولاد»، دهه ۱۹۵۰ را به نقطه عطفی برای آغاز روند همگرایی تبدیل کرد. به تدریج گام‌های متزلزل اولیه قوت یافت و همگرایی اروپایی از میان چالش‌های موجود به مسیر خود ادامه داد. از زاویه‌ای دیگر، تحولات جامعه اروپایی اثراتی مستقیم بر نظریه‌پردازی همگرایی اروپایی داشته که دستاوردهای آن در فرایندهای ظهور و تداوم نظریه‌های مختلف (کارکردگرایی، نوکارکردگرایی، سازه‌نگاری، فدرالیسم و غیره) قابل مشاهده است. به این ترتیب، اروپاییان در طول دهه‌های گذشته تغییرات، بحران‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌های متعددی را تجربه کرده‌اند که هر یک راه را برای پردازش نظریه‌ای جدید در حوزه همگرایی منطقه‌ای فراهم آورده است.

نکته بعد به گرایش انتقادی یا مشکل‌انگاری نسبت به روند همگرایی مربوط می‌شود که از اوایل دهه ۱۹۸۰ مطرح شد. در واقع همگام با پیشرفت، فرایند همگرایی و فاصله گرفتن تحلیل‌های مربوطه از ارائه مُدلی هنجاری درباره آینده دولت اروپایی و یا توضیح فرایند همگرایی در یک چارچوب علمی-اجتماعی که ریشه در نظریه روابط بین‌الملل دارد؛ به تدریج آرای مبتنی بر ابهام و دغدغه نسبت به سرانجام روند مزبور آشکار شد. در این ارتباط، چندین ماه پس از فروپاشی دیوار برلین، جان میرشایمر، چشم‌اندازی بسیار تاریک برای آینده اروپا ترسیم نمود و پیش‌بینی کرد که روابط بین دولت‌های اتحادیه اروپا به نحوی بنیادی تغییر خواهد کرد. به اعتقاد وی با فقدان تهدید مشترک شوروی و نبود نظارت امریکا، دولت‌های اروپای غربی به یگدیگر با ترس، شک و تردید بیشتر خواهند نگرست، تجربه‌ای که قرن‌ها قبل از شروع جنگ سرد آزموده شده بود (Webber, 2014: 343). برخی دیگر اتحادیه اروپایی را از دریچه نظامی سیاسی که با مشکلات عمومی حاکمیت روبرو است، بررسی کرده و معتقد بودند که نباید آن را در حیطه سیاست بین‌الملل به‌عنوان یک "استثنا" که نیازمند تبیین است، نگرست (Wiener & Diez, 2009).

۵. بروز بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۷ به جریان یاد شده دامن زد. در همان سال *دانیال کلیمن*

در کتاب "گذشته و آینده همگرایی نهادی اروپایی" از امکان پایان‌یابی فدرالیسم اتحادیه اروپایی سخن گفت و بیان داشت که آیا اتحادیه اروپایی کنونی خانه‌ای پوشالی است یا ساختاری پایدار؟ (Kelemen, 2007: 52). البته وی در جهت دفاع از مبانی استحکام بخش اتحادیه به چند مقوله ساختاری حزبی-سیاسی (پارتیزانی)، حقوقی-قضایی و اجتماعی-فرهنگی اشاره می‌نماید.

رویکرد مزبور که بر واکاوی از چالش‌های درونی اتحادیه و میزان اثربخشی هر یک بر روند همگرایی آن تمرکز یافته، بر جهت‌گیری تحلیلی این نوشتار تأثیر داشته و در نهایت تأمل بر مقوله کسری دموکراتیک و پیامد مفهومی و تحلیلی آن بر اتحادیه را در دستور کار قرار داده است. بر این پایه، در جهت پاسخ‌یابی برای این سوال اصلی که دامنه آرای موافق و مخالف وجود کسری دموکراتیک، چه مفاهیم و مضامینی را در برابر روند همگرایی اروپا ترسیم می‌کند؟ بر این فرضیه تأکید شده است که بر مبنای آرای موافق و مخالف در خصوص «کسری دموکراتیک»، مهمترین چالش واگرا در برابر اتحادیه اروپا در ابعاد «مشروعیت نهادهای اتحادیه»، «ضریب دموکراتیک یا مردمسالاری در رابطه ملی-فراملی» و «نخبه‌گرایی-توده محوری» قابل شناسایی است. ناگفته نماند که بعد از آشنایی با شاخص‌های مفهوم کسری دموکراتیک، آرای تحلیلگران و نظریه‌پردازان بر محور پی‌آمدهای وجود این نوع کاستی بر مبنای متغیرهای اصلی فرضیه مورد بحث قرار گرفته و در نهایت مورد «برگزیت» به‌عنوان نمونه‌ای عینی و محصول شرایط مزبور مورد توجه قرار می‌گیرد.

### کلیاتی در مورد کسری دموکراتیک

واژه کسری دموکراتیک برای اولین بار در سال ۱۹۷۹ توسط اندیشمند بریتانیایی، دیوید مارکاند، به کار گرفته شد. در مرجع آکسفورد<sup>۱</sup> برای توضیح مقوله مزبور آمده: "کسری دموکراتیک به تصور وجود نارسایی در عملکرد واقعی ترتیبات سیاسی خاص در مقایسه با معیارهای نظری مربوط، اشاره دارد. در این مورد برخی استدلال می‌کنند که تنها می‌توان نظام‌های سیاسی مردمسالارانه را در داخل ملت-دولت‌ها و نه در بین آنها برقرار نمود. از این منظر، مردمسالاری وابسته به وجود یک نظام سیاسی پیشادموکراتیک می‌باشد، هویتی که به سادگی از گذشته انتقال داده شده و امری طبیعی به شمار می‌رود. برعکس، برخی دیگر اعتقاد دارند که در چارچوب سریع جهانی شدن، جوامع زمانی دارای حاکمیت مردمسالارانه خواهند بود که فرایندهای سیاسی ملی آنان مکمل فرایندهای سیاسی فراملی باشد" (Rittberger, 2011: 1).

به طور کلی واژه "کسری دموکراتیک" به این معنا اشاره دارد که نهادها و روش‌های تصمیم‌گیری در اتحادیه اروپایی از فقدان دموکراسی رنج برده و پیچیدگی بیش از حد آن، مانع از دسترسی شهروندان عادی به فرصت‌های لازم برای مشارکت تأثیربخش در روند تصمیم‌سازی در اتحادیه شده است. بر این پایه، به نظر می‌رسد که دلیل واقعی کسری دموکراتیک فقدان یک سیاست "اروپایی" است که باعث شده تا رأی دهندگان احساس کنند که از راه‌های موثر برای نپذیرفتن "دولتی" که تمایل به آن ندارند، محروم مانده و از توانمندی لازم برای تغییر جهت سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌ها برخوردار نیستند. این وضعیت باعث شده که مردم به رغم طرفداری از اتحادیه اروپایی؛ از درک نظام سیاسی که برخی اوقات به نظر می‌رسد نحوه زندگی آنان را تهدید می‌نماید، عاجز باشند. نکته بعد اینکه مسأله مشروعیت دموکراتیک همواره در هر مرحله از فرایند همگرایی اروپایی از حساسیت برخوردار بوده است. این مسئله در کنفرانس‌های بین‌دولتی مورد بررسی قرار گرفته و باعث شد که در کنار تسریع فرایند شکل‌گیری پیمان‌هایی چون ماستریخت، آمستردام و نیس؛ زمینه اعطای اختیارات بیشتر به پارلمان اروپایی و گسترش حوزه اختیارات تصمیم‌گیری مشترک این نهاد با شورای اروپایی نیز هموار گردد.

### اتحادیه اروپا و چالش کسری دموکراتیک

در میان دیدگاه‌های مختلفی که در خصوص وجود یا نبود کسری دموکراتیک در کنار علل و ریشه‌های آن در چارچوب رفتاری اتحادیه اروپا مطرح شده، سه مقوله زیر مورد تأکید است که هر یک به تفصیل مورد بحث قرار می‌گیرد:

#### الف- مشروعیت نهادهای اتحادیه اروپایی

مقوله مشروعیت نهادهای اتحادیه به‌عنوان یکی از زیرساخت‌های مربوط به میزان کسری دموکراتیک در این نهاد بین‌المللی از اهمیت فراوانی در میزان حمایت مردم و دولت‌های اروپایی از تصمیم‌ها و سیاست‌های اتحادیه برخوردار است. استفاده از این واژه منعکس‌کننده نارضایتی عمومی و چندجانبه از نحوه عملکرد مردمسالاری در سطح اتحادیه اروپایی است و معمولاً اشاره به فرایند مشروعیت مردم‌سالارانه دارد. بنابراین، کسری مزبور به این معنا تصریح دارد که نهادها و فرایند تصمیم‌گیری در اتحادیه اروپایی از فقدان مردمسالاری رنج برده و به دلیل پیچیدگی بیش از حد، از دسترس شهروندان معمولی خارج است. به عبارت دیگر، کسری دموکراتیک اتحادیه

اروپایی به معنای عدم وجود سیاست اروپایی است؛ به این دلیل که رأی دهندگان اروپایی احساس می‌کنند که راه موثری برای مردود شمردن دولتی که دوست ندارند؛ موجود نیست و قادر به تغییر جهت سیاستگذاری‌ها در قالب اتحادیه اروپایی نیستند؛ گویی شکل‌گیری حکمرانی کنونی اتحادیه اروپایی به نحوی است که "دولتی" وجود ندارد.

برخی تحلیلگران مانند *آندرو موراوچیک*، استاد دانشگاه هاروارد، در جهت تثبیت دیدگاه تردیدآمیز خود در مورد وجود کسری دموکراتیک در چارچوب اتحادیه، بیان داشت که نگرانی مزبور بی‌مورد بوده و در مقایسه با دموکراسی‌های پیشرفته موجود (و نه نوع ایده‌آل دموکراسی پارلمانی یا فراندومی)، اتحادیه اروپایی از مشروعیت برخوردار است. به‌زعم وی، اکثر منتقدین، اتحادیه اروپایی را با یک دموکراسی فراندومی و یا پارلمانی، به‌عنوان واحدی مستقل، مقایسه می‌کنند. در حالیکه این مقایسه می‌باید بر مبنای «عملکرد واقعی مردمسالاری‌های ملی در انطباق با چارچوب چندسطحی اتحادیه اروپایی» انجام گیرد. تحلیل اینگونه مقایسه آشکار می‌سازد که روش‌های تصمیم‌گیری اتحادیه اروپایی، از جمله روش‌هایی که برخی از تصمیمات را مجزا و یا تفویض می‌نمایند، از بسیاری جهات همساز با شیوه رایج در بیشتر دموکراسی‌های مدرن در به انجام رسانیدن عملکردهای مشابه می‌باشند. *موراوچیک* به این نتیجه می‌رسد تا زمانیکه شیوه‌های عملکرد سیاسی اتحادیه اروپایی همساز با روش‌های موجود دموکراسی ملی بوده و در "ظاهر امر" از توجیه هنجاری برخوردارند؛ نمی‌توان با نگاه غیررسمی و سطحی به ماهیت غیرمشارکتی نهادهای اتحادیه اروپایی، به نتیجه‌گیری‌های منفی درباره مشروعیت اتحادیه اروپایی رسید (Moravcsik, 2002: 622).

*آزمن*<sup>۱</sup> ادعای غیردموکراتیک بودن اتحادیه اروپایی را بر مبنای «نقش محوری دموکراسی‌گرایی در ساختار قانونی و حقوقی» این اتحادیه که بسیار پیچیده‌تر از مدل‌های دیگر بوده و در واقع موردی منحصر به فرد است؛ مورد توجه قرار می‌دهد. به‌زعم وی توسعه و استحکام دموکراسی، بنیان تمامی سیاست‌های آن را در بر می‌گیرد. از جمله می‌توان به شرایط عضویت در اتحادیه توجه کرد که «دموکراتیک بودن کشور درخواست‌کننده» از ضرورت‌های مربوط قلمداد شده است. بر این اساس، باید تحلیل مشروعیت دموکراتیک اتحادیه اروپایی در قالب ساختار آن انجام گیرد، چراکه دموکراسی ارزش بنیادی برای اتحادیه اروپایی محسوب می‌شود (Azman, 2011: 250).

گروهی دیگر به کسری دموکراتیک از منظر «کاستی ناشی از سطحی‌نگری در مشروعیت» نگرسته‌اند. تامس جنسن<sup>۱</sup> بین سه نوع مشروعیت روشی، کارآیی، و اجتماعی تمایز قائل شده و بیان داشته که اکثر نویسندگان تنها به یک نوع از مشروعیت به‌عنوان اساس تحلیل خود متوسل می‌شوند، اما رشته جدیدی در حال پیدایش است که به هنگام پایه‌گذاری معیارهای هنجاری برای اتحادیه اروپایی، انواع متفاوت مشروعیت‌های یاد شده را در هم می‌آمیزد. به‌زعم وی، اتحادیه اروپایی در جایگاه توسعه‌یافته‌ترین سازمان بین‌المللی، آزمایشگاهی به منظور مشاهده توسعه ساختارهای دموکراتیک در خارج از دولت‌های عضو اتحادیه محسوب شده و بر این پایه، مناظره در باره کسری دموکراتیک حامل پیامدهایی فراتر از اتحادیه اروپایی بوده و به مسائل پراهمیت در تحولات آینده نظریه دموکراتیک اشاره دارد. به این ترتیب، به کسری دموکراتیک به‌عنوان پی‌آمدی فراتر از اتحادیه اروپایی و در واقع محصول تحولات آینده آن و مبانی جدید مشروعیت این اتحادیه باید نگریست (Jensen, 2009: 1).

#### ب- ضریب دموکراتیک یا مردمسالاری در رابطه ملی-فراملی

برخی دیگر از تحلیلگران «فقدان رقابت حزبی و سایر کمبودها در ارتباط با محیط عمومی سیاسی موجود در اتحادیه اروپایی» را مورد تأکید قرار داده‌اند. فولسدال<sup>۲</sup> و هیکس<sup>۳</sup> اظهار میدارند که اگر دموکراسی تنها انطباق ترجیحات فعلی رأی دهندگان با داده‌های سیاستگذاری باشد، تبیین وجود اشکال دموکراتیک در اتحادیه اروپا مشکل خواهد بود. اما در میان نظریه‌پردازان مردمسالاری توافق گسترده‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه ترجیحات مهم شهروندان آنهایی هستند که در طول فرآیند اجماع سیاسی ایجاد می‌شوند و یا تغییر می‌کنند و اینکه مسئله مهم، وجود نهادهای قابل اعتمادی است که از پاسخگویی سیاست‌ها به این ترجیحات و انطباق تصادفی رضایت‌بخش، اطمینان حاصل نمایند. بر این پایه، چیزی که هنوز غایب است ارتباط بین این تحولات و شکاف‌های درون جامعه اتحادیه اروپایی، به لحاظ برندگان و بازندگان و دستور کارهای سیاستی بالقوه، می‌باشد. انجام این کار، منوط به اصلاحات بنیادی در پیمان‌های اتحادیه اروپایی نبوده و صرفاً تعهد نخبگان سیاسی برای سیاسی کردن بیشتر دستورکارهای اتحادیه اروپایی کافیست. برای مثال، چنانچه انگیزه‌های جدید برای رهبران احزاب ملی ایجاد شود تا به

1. Thomas Jensen.  
2. Andreas Follesdal.  
3. Simon Hix.

رقابت در مناظرات مربوط به مسائل اروپایی به جای نگرانی‌های عمدتاً ملی پردازند، به تدریج ائتلاف‌ها و اتحادهای شکل گرفته بین بازیگران ملی و اروپایی، در سطح اتحادیه اروپایی متبلور خواهد شد (Follesdal & Hix, 2003: 33).

در همین زمینه برخی «بی‌تفاوتی شهروندان اتحادیه» را عامل کسری دموکراتیک دانسته‌اند. بدین معنی که شهروندان در فرایند تصمیم‌گیری اروپایی مشارکت ندارند که این موضوع منجر به غیردموکراتیک بودن این فرایند و جدایی شهروندان از نهادهای اتحادیه اروپایی شده است. البته در پاسخ نیز بیان شده که جدایی شهروندان از سیاست، منحصر به جامعه اروپایی و یا اتحادیه اروپایی نبوده و در عمل مشخصه کلیه دموکراسی‌های انتخابی است. از سوی دیگر مطرح شده که در حال حاضر نفوذ شهروندان در شکل‌گیری قوانین اروپایی، تقریباً معادل نفوذ آنان در تصویب قوانین ملی می‌باشد. این نفوذ به شکل غیرمستقیم از طریق گزینه‌های احزاب سیاسی که دولت‌های ملی را تشکیل می‌دهند، اعمال می‌شود و بنابراین شهروندان در تصمیمات اروپایی که توسط شورای وزیران اتخاذ می‌گردد، درگیر می‌باشند. علاوه بر این، شهروندان مستقیماً در فرایند انتخاب اعضای پارلمان اروپایی شرکت می‌کنند (Europedia, 2005: 1).

برخی دیگر بر چالش‌های داخلی دولت‌های عضو تأکید دارند که در طول سال‌ها به کاهش حضور رأی دهندگان در انتخابات منجر شده است. برداشت مزبور ریشه در موارد مختلفی چون «نحوه مدیریت اتحادیه اروپایی در اقتصاد و بحران مهاجرت» داشته است. بر این پایه، کسری دموکراتیک در اتحادیه اروپایی به این دلیل است که اتحادیه متشکل از کشورهایی است که خود در زمینه مشارکت مردم در سیاست دارای مشکل می‌باشند. علاوه بر این، دولت‌های عضو عادت کرده‌اند که به هنگام بروز مشکلات، بروکسل را مقصر بدانند که این خود، باور به وجود یک دیوانسالاری غیرمنتخب و غیرقابل کنترل را تقویت می‌نماید (Rankin, 2016: 4).

عده‌ای معتقدند که تفکر درباره کسری دموکراتیک در قالب اتحادیه اروپایی در دو حالت بروز می‌کند:

الف- هرگاه قدرت‌های سیاسی منتقل شده به نهادهای اتحادیه اروپایی نسبت به نهادهای ملی کمتر مردمسالارانه باشند؛

ب- هنگامی که نهادهای سیاسی - اعم از اروپایی یا ملی - قادر به ارائه اصول اصلی مردمسالاری نیستند. این اصول می‌تواند شامل مشارکت سیاسی، رقابت برای قدرت، انتخاب رهبری سیاسی از طریق رای‌گیری عمومی، مسئولیت‌پذیری و غیره باشد (EUR-Lex, 2016).

برخی دیگر چون فریتز شارپف از «راهکارهای دموکراتیک کردن اتحادیه» سخن گفته و معتقدند که اتحادیه اروپایی از دو طریق به سوی دموکراتیک‌سازی هدایت شده است: اول - از طریق نهادهای مردمسالارانه دولت‌های عضو اتحادیه. بر این پایه، زمانی می‌توان اتحادیه اروپایی را دموکراتیک تلقی نمود که دولت‌های تشکیل دهنده شورای وزیران اتحادیه اروپایی دارای موضع اکثریت در داخل نظام سیاسی خود بوده و نسبت به پارلمان‌های ملی و حوزه‌های انتخاباتی در قبال تصمیمات گرفته شده، مسئولیت‌پذیر باشند. دوم - از طریق توسعه یک نظام مردمسالارانه مختص به خود که البته اتحادیه اروپایی گام‌هایی در این جهت برداشته است؛ از جمله دارای پارلمانی است که هر پنج سال از طریق انتخابات سراسری انتخاب می‌گردد و شورای اتحادیه که از طریق رأی پارلمان جدید تعیین می‌شود. به زعم اینان، هر دو راه یاد شده برای رسیدن به دموکراسی مشکل‌ساز هستند: راه اول از مشکلات ذاتی به منظور ایجاد یک صحنه سیاسی مسئول واحد (اتحادیه اروپایی) از طریق نهادهای دیگر (نظام‌های سیاسی داخلی) رنج می‌برد. همچنین، هماهنگ نمودن مسئولیت‌پذیری پارلمان‌های ملی و حوزه‌های انتخاباتی در قالب چارچوب‌های فراملی‌گرایی و رأی اکثریت اتحادیه اروپایی که برای عملکرد مفید آن الزامی است، بسیار دشوار می‌باشد. اشکال راه دوم نیز این است که استقرار مردمسالاری بستگی به یک حس مشترک هویت سیاسی و یک نظام ارتباطات سیاسی دارد که در حال حاضر به صورتی ناقص در سطح فراملی (اروپایی) وجود دارد. بدون راه اول، قبول اراده اکثریت برای مردم مشکل خواهد بود و فقدان راه دوم، عدم توسعه تریبون عمومی برای مناظرات سیاسی را به دنبال خواهد داشت (EUR- Lex, 2016: 1).

### نخبه‌گرایی - توده‌محوری

برخی دیگر از نویسندگان در زمینه کسری دموکراسی در اتحادیه بر «جدایی فزاینده میان نخبگان اروپایی و مردمان این قاره» تأکید دارند. بیل کش مدعی است که هدف تعیین شده توسط ژان مونه، معمار اصلی همگرایی اروپایی، ایجاد دولتی متشکل از تکنوکرات‌ها در قاره‌ای بود که در آن سیاستمداران به نحوی اسفبار شکست خورده بودند. در واقع، مونه در پی هدایت کشورهای اروپایی به سوی ایجاد نوعی آبردولت بود، بدون آنکه نیازی به فهم مردم از واقعیت مزبور باشد. به عقیده کش مشکل یاد شده گریبانگیر رهبران فعلی اروپایی نیز شده و از این حقیقت غافل شده‌اند که دموکراسی ناب و اصیل باید راه حل و نه علت دردهای سیاسی اروپا



باشد. براین پایه، وی مدعی است که یکی از جلوه‌های این نوع تعارض میان نخبه‌گرایی - توده‌محوری را می‌توان در عملکرد کمیسیون اروپایی ردیابی کرد؛ چراکه نه تنها قوانین اتحادیه اروپایی توسط کمیسیون اروپایی غیرمنتخب پیشنهاد می‌شود، بلکه همچنین رأی‌گیری اکثریت برای دولت‌های عضو اجباری بوده و بر اراده رأی‌دهندگان در انتخابات عمومی آن کشورها برتری دارد (Cash, 2006: 12).

گروهی دیگر مطرح ساخته‌اند که جلسات منظم اعضای پارلمان‌های اروپایی و ملی، اموری ملالت‌بار می‌باشند. پیشگامی شهروندان برای بررسی موضوعات ویژه توسط کمیسیون اروپایی - که مستلزم جمع‌آوری یک میلیون امضا می‌باشد - امری بسیار دست و پاگیر بوده و فضا را برای اجحاف توسط گروه‌های منفعت‌جو مهیا می‌سازد. حق پارلمان‌های ملی برای ایجاد همبستگی در قبال به چالش کشیدن قوانین اتحادیه اروپایی به ندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد. در حال حاضر، اتحادیه در امور پیش پا افتاده به مانند بازنشستگی و نحوه تقسیم کمک‌های رفاهی دولت‌ها نیز اظهار نظر می‌نماید. این نشان دهنده نفوذ اندک مردم بر روی اتحادیه اروپایی می‌باشد. بنابراین، هر چند ممکن است مردم از طریق براندازی دولت‌های ملی، تغییراتی به وجود آورند، ولی سیاست‌های اتحادیه اروپایی به منوال سابق ادامه می‌یابند. تلاش‌های اخیر دولت جدید یونان به منظور به انجام رسانیدن وعده‌های انتخاباتی در تقابل با مقاومت از طرف نهادهای اتحادیه اروپایی و برخی از دولت‌های عضو، نمونه بارز این مدعاست. در همین حال، جبر ناشی از جهانی شدن، به نوعی احساس ناامنی برای شهروندان دامن زده و باعث شده که مردم بروکسل را مقصر بدانند. در انتخابات پارلمان اروپایی که در ماه می ۲۰۱۴ انجام شد، تعداد کرسی‌های به دست آمده توسط احزاب ضد اتحادیه اروپایی یک رکورد بود. این مسئله نخبگان بروکسل را بیدار کرد و کمیسیون جدید اروپایی را بر آن داشت تا به توصیف خود به عنوان "آخرین شانس" پردازد. در پی واقعه مزبور، کمیسیون قوانین کمتری پیشنهاد داده و سعی داشته که قوانین غیرضروری و بیش از اندازه بوروکراتیک را لغو نماید. افزون بر آن، روند اعزام کمیسیونرهای خود به پایتخت‌های اتحادیه را جهت گفتگو با سیاستمداران ملی افزایش داده است (Mahony, 2015: 2).

کوبرا آزمان<sup>۱</sup> از دیگر تحلیلگرانی است که در کنار علت نهادی (که طراحی و ساختار نهادی اتحادیه اروپایی دموکراتیک نیست)، چالش حاصل از تعارض نخبه‌گرایی - توده‌محوری اتحادیه را بر محور معضل اجتماعی - روان شناختی مورد بررسی قرار می‌دهد. وی برای اثبات

مدعای خویش به موارد زیر توجه نموده است (Azman, 2011: 244).

- هرچند که پارلمان اروپایی تنها نهاد منتخب می‌باشد، به دلیل عدم تعادل بین نمایندگی و قدرت، به نحو گسترده‌ای مورد انتقاد قرار گرفته است. از نظر تئوریک، رابطه نمایندگی و قدرت باید متناسب باشد و عدم تعادل بین دو نهاد، که یکی اختیار نمایندگی ندارد و دیگری مسئولیت نمایندگی مردم را دارد، هرگز چنین قابل ملاحظه نبوده است.

- طرح نهادی و ساختاری اتحادیه اروپایی پیچیده می‌باشد و تصور بر این است که به دلیل ممتاز بودن، از مردم عادی و نگرانی‌های آنان جدا می‌باشد.

- فقدان ارتباط بین منطق سیاست داخلی - که برداشتی است دموکراتیک - و منطق سیاست اتحادیه اروپایی، که برداشتی است نخبگانه و تکنوکرات مآبانه.

- رأی دهندگان اتحادیه اروپایی کنترل کافی بر روی فرایند تصمیم‌سازی در بروکسل ندارند و در واقع، اختیارات بیش از اندازه‌ای به نخبگان و دیوان‌سالاران محول شده؛ که همین امر باعث شده تا در مواقع زیادی فعالیت‌های گسترده گروه‌های فشار مشروع محسوب می‌گردد (Azman, 2011: 246).

تحلیلگران دیگری چون آلن فیلیپ از منظر سه مؤلفه «نمایندگی مردمی، شفافیت و پاسخگویی» به مقوله کسری دموکراتیک توجه کرده‌اند. وی در پی طرح این مدعا که «اکثر یوروسپتیست‌ها حداقل در مورد یک چیز توافق دارند و آن اینکه «اتحادیه اروپایی یک ابردولت غیردموکراتیک است که دستورات خودکامانه و بیهوده خود را بر مردم اروپا تحمیل می‌نماید»؛ در خصوص موضوع نمایندگی مردمی بیان داشت که هر چند اتحادیه اروپایی از این نوع نمایندگی (حتی بیشتر از بسیاری از پارلمان‌های ملی) برخوردار است؛ اما در مقایسه با انتخابات در سطح ملی، مردم مشارکت بسیار کمتری در انتخاباتی چون پارلمان اروپایی دارند. فیلیپ در مورد موضوع شفافیت نیز اتحادیه را چندان موفق ندانسته و در این مورد به وضعیت غیرشفاف و مبهم دسترسی به مصوبات شورای وزرای خارجه کشورهای عضو اشاره دارد. البته وی راهکار حل این نوع تعارض دموکراتیک را در فعال شدن دولت‌های ملی در جهت مسئولیت‌خواهی از کارگزاران خود در بروکسل می‌داند (Philip, 2016: 1-3). دامیان چالمرز<sup>۱</sup> نیز پیشنهاد می‌نماید که رهنمون‌های اتحادیه اروپایی باید مورد بررسی پارلمان‌های ملی قرار گیرد و این امکان وجود داشته باشد که چنانچه هزینه ملی این رهنمون‌ها بالاتر از منافع ملی آنها باشد، مجاز شناخته نگردند. به‌زعم وی کسری

دموکراتیک تأسف برانگیز است اما در بلند مدت، جوامع متمدن باید از مزاد دموکراتیک<sup>۱</sup>، که با نام حکومت توده‌ها<sup>۲</sup> نیز شناخته می‌شود، هراس داشته باشند (Millar, 2013: 2-3).

کریس تیری اعتقاد دارد که چاره‌گزینی برای مشکل کسری دموکراتیک باید در قالب چشم‌اندازی روشن از نماد یک دموکراسی مناسب اروپایی صورت بگیرد؛ به این معنا که برای اتحادیه اروپایی معیاری متفاوت از دولت - ملت باید در نظر گرفته شود؛ چراکه این اتحادیه نوعی "حکومت مردم‌ها" است و نه یک دموکراسی (حکومت مردم). "حکومت مردم‌ها" (Democracy) صراحتاً تصدیق می‌کند که اتحادیه اروپایی فاقد یک "مردم" منسجم و یکپارچه بوده و بنابراین مشارکت "مردم‌های" جداگانه در داخل ساختار اروپایی را ترغیب می‌نماید. بر این مبنای، نوعی سازمان سیاسی چند لایه بین‌دولتی، بر اساس نهاده‌ها در سطوح مختلف - اروپایی، ملی، فروملی و مردم - به وجود خواهد آمد. یک پارلمان اروپایی با نمایندگی مردمی بیشتر و پارلمان‌های ملی قدرتمند و مردمی، به اتفاق یکدیگر قادر به ایجاد یک اروپای دموکراتیک‌تر خواهند بود. در همین مورد مطرح شده که بهترین راه برای پُر نمودن فاصله بین شهروندان و نهادها، توانمند نمودن "مردم‌ها" (Demoi) است؛ یافتن راه‌های نوین برای مباحثه، مشارکت و تعامل مردم با اتحادیه اروپایی، بهترین مسیر برای بهینه‌سازی نقش آنها می‌باشد. برای این منظور، پارلمان اروپایی باید از نمایندگی مردمی بیشتر برخوردار باشد. با افزایش نقش شهروندان و نمایندگان پارلمانی ملی در ساختارهای اتحادیه اروپایی، این نهاد می‌تواند انعطاف بیشتری نسبت به نفوذ پایین به بالا نشان دهد (Terry, 2014: 46-47). در پایان این بحث باید از آنانی گفت که بر وجه کارکرد دموکراسی به مثابه «ساختاری ارتباطی» تأکید داشته و بیان داشته‌اند که لزوماً نمی‌توان آن را در مجموعه‌ای از قوانین و دستورالعمل‌ها با هدف اعطای حق انتخاب به مردم خلاصه کرد. بر این اساس، اتحادیه اروپایی نیازمند تبدیل شدن به یک فضای عمومی یا مکانی برای تبادل نظر می‌باشد (Leeds, 2016: 1).

در پایان این بحث مناسب است به برخی از راه‌حل‌های پیشنهاد شده توسط محققین مختلف در جهت کاهش یا حذف کسری دموکراتیک اشاره شود:

- اتحادیه اروپایی باید به‌عنوان یک دموکراسی پارلمانی استاندارد توسعه پیدا نماید: بر این مبنای، راه‌حل مناسب برای رفع کسری دموکراتیک در اتحادیه اروپایی این است که کمیسیون اروپایی توسط رأی اکثریت پارلمان اروپایی منصوب و ادامه حیات آن نیز به رأی اعتماد همان

1. Democratic Surplus.

2. Mob Rule.

اکثریت منوط شود. ناگفته نماند که پیشنهاد بالا می‌تواند خطر امکان نفوذگذاری و لابی‌گری از سوی برخی احزاب قدرتمند را پیش کشد که راه‌حل آن نیز می‌تواند در تقویت نقش و تأثیر آرای شهروندان اروپایی در انتخابات مربوط به کمیسیون یا ریاست آن باشد.

- تقویت فضای اطلاع‌رسانی بین‌پارلمانی (دموکراسی بین‌پارلمانی): یکی از مشکلاتی که پارلمان‌های ملی با آن روبرو هستند، فقدان مشارکت اطلاعاتی یا تجربه‌ای بویژه در رابطه با «دولت‌های پاسخگو» است. این وضعیت باعث شده که در مواردی امکان پاسخ‌گیری از دولت‌های مزبور با چالش مواجه شود. ناگفته نماند که توسعه و گسترش چنین ترتیبی از طریق «سازمان کنفرانس کمیته‌های پارلمانی برای امور اتحادیه‌ای پارلمان‌های اتحادیه اروپایی» (COSAC) آغاز گردیده است.

- دولت دموکراتیک منتخب اروپایی: تنها راه‌حل برای بحران حاکمیت اروپا، یک دولت دموکراتیک منتخب اروپایی است. مبنای چنین دولتی نمی‌تواند بر اساس دولت‌ها یا پارلمان‌های ملی باشد. بنابراین، تنها کمیسیون اروپایی قادر به ایفای چنین نقشی خواهد بود؛ زیرا مسئولیت پاسداری از منافع مشترک اروپایی را برعهده داشته و در حال حاضر از ساختار اجرایی مناسبی نیز برخوردار است. با این وجود، محول کردن صلاحیت‌های مشترک به کمیسیون مزبور تنها زمانی پذیرفتنی است که این نهاد در برابر پارلمان اروپایی پاسخگو باشد. به‌زعم اینان همگرایی عمیق‌تر، حتی اگر مشارکت بیشتر دموکراتیک با خود به ارمغان بیاورد، با مقاومت روبرو خواهد شد. اعضای حوزه یورو که مشمول «منطق خیر عمومی انحصاری» هستند، باید از این فرصت برای تشکیل «دولتی اروپایی» استفاده کرده و دیگر دولت‌های خارج از حوزه یورو نیز می‌توانند با آن در تعامل باشند. راهکار مزبور برای خروج از بحران کسری دموکراتیک کارساز خواهد بود (Collignon, 2015: 4-5).

- ضرورت تغییرات مستمر با هدف بهینه‌سازی منافع ناشی از همگرایی اروپایی: در این مورد بر مواردی چون فضا سازی برای پارلمان‌های ملی در جهت ارائه پیشنهاد به اتحادیه اروپایی بر اساس باورهای قانونگذار محور؛ ایفای نقش نمایندگان پارلمان‌های ملی در نظارت بر حوزه یورو؛ حضور نمایندگان پارلمان اروپایی در "فضای مجازی"، ...، تأکید شده است (Mahony, 2015: 2).

### مطالعه موردی: تأثیرپذیری برگزیت (BREXIT) از پدیده کسری دموکراتیک

موج برگزاری همه‌پرسی و انتخابات در کشورهایی چون هلند و انگلیس (در سال ۲۰۱۶) که در

اولی به مخالفت با همکاری اتحادیه با اوکراین و در دومی به رأی مثبت برای خروج بریتانیا از اتحادیه اروپایی (BREXIT) منجر شد؛ به مقدمه‌ای برای تبیین دقیق‌تر موضوع کسری دموکراتیک و آثار آن بر اتحادیه تبدیل شده است. در خصوص هلند، برگزار کنندگان رفراندوم، آن را رأی‌گیری بر ضد اتحادیه اروپایی و نخبگان متمایل به اتحادیه دانستند؛ اتحادیه‌ای که به نظر می‌رسد قدرت نفوذ بر افکار عمومی منطقه از جمله هلند را از دست داده‌اند. در همین حال رسانه‌های آلمانی مبنای برگزاری رفراندوم را بر محور مسائل اتحادیه اروپایی به مناظره گذاشتند و آن را "استبداد اقلیت" نامیدند (Europedia, 2005: 1). وجه تأکید این نوشتار بر واقعه برگزیت و ارتباط آن با مقوله کسری دموکراتیک است که برخی آن را نوعی جنبش ملی‌گرای انگلیسی نامیدند (O'Toole, 2016: 1). همه‌پرسی مزبور در واقع حول میزان کنترل مردم بریتانیا بر روی سیاست‌های کلیدی اقتصادی و اجتماعی اتخاذ شده توسط اتحادیه اروپایی که تأثیر مستقیم بر آنها داشت دور میزد؛ کنترلی که از سوی طرفداران برگزیت مهم نبوده و یا اهمیت ناچیزی داشت (Kemp, 2016: 1-2).

در خصوص انگیزه‌های مردم بریتانیا برای شرکت در همه‌پرسی مزبور بویژه از بُعد کسری دموکراتیک، دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است. برخی بر انگیزه طرفداران "خروج" از این منظر توجه کردند که این کشور کنترل امور خود را به دست دیوان‌سالارهای غیرمنتخب در بروکسل سپرده است. در این مورد به نظرات پیشروان مبارزین "نهضت خروج"؛ بوریس جانسون، مایکل گوو و جیسیلا استوارت، اشاره شده که اتحادیه اروپایی را چنین توصیف نموده‌اند: «یک دیوان‌سالاری ناکارآمد و فاقد هرگونه نظارت مناسب دموکراتیک». از سوی دیگر، برخی از طرفداران بی‌میل "ماندن" در اتحادیه اروپایی، غیردموکراتیک بودن این نهاد را امری آشکار محسوب داشته و بر مبنای دیدگاه افرادی چون کریین رهبر حزب کارگر، اتحادیه را در کنترل جمعی از بانکداران غیرمنتخب می‌دانستند که همین امر به مشکلات ناشی از کسری دموکراتیک در سازمان مزبور دامن زده است (Philip, 2016: 3). کسانی نیز در ارتباط با برگزیت استدلال‌های مشابهی داشته و حتی از آن به‌عنوان فرصتی برای به دست گرفتن کنترل مجدد امور بریتانیا توسط پارلمان این کشور یاد کردند. در هر صورت نارسائی استدلال طرفداران "ماندن" که به وضوح توسط اکثریت مردم بریتانیا قابل مشاهده بود، به این خلاصه می‌شد که برخورداری از فواید سیاست اقتصادی و اجتماعی ملی، مهم‌تر از قدرت کنترل دموکراتیک بر روی آن است. در این مورد بیان شده که چنانچه پروژه اتحادیه اروپایی مبادرت به ایجاد نهادهای دموکراتیک می‌نمود، پشتیبانان "ماندن" از توان احتجاجی قویتری در برابر مدافعین

خروج برخوردار بودند. (Dawson, 2016) کسانی دیگر بر این باورند که واقعه برگزیت در نقطه مقابل سنتی ریشه‌دار در تاریخ بریتانیا رخ داد، سنتی که ریشه‌اش در عدم آمادگی رهبران بریتانیا، مانند اکثریت اعضای اتحادیه اروپایی، برای پشتیبانی از چنین انتقال دموکراتیک بود. از سوی دیگر، واقعه یاد شده نشان داد که در غیاب اقتدار و فرایندهای سیاسی دموکراتیک و علیرغم داعیه‌های اتحادیه اروپایی و حتی با توجه به قدرتی که توسط دولت‌های عضو به نهادهای آن واگذار گردیده، این اتحادیه به هنگام وقوع بحران از توانایی لازم برای اعمال مدیریت کارآمد برخوردار نیست. برخی دیگر برگزیت را یادآور این نکته دانسته‌اند که اتحادیه اروپایی همواره باید نسبت به فرایند انطباق با خواست‌های مردم حساس باشد که در غیر این صورت سیاست‌های مورد نظر از مطالبات مردمی فاصله گرفته و در مقابل به قدرت‌نهادهای غیرمنتخب مانند کمیسیون اروپایی و دیوان عالی اروپایی افزوده می‌شود (Kemp, 2016: 3).

در همین مورد بیان شده که برگزیت آشکارا نشان داد اصلاحات در اروپا نمی‌تواند با تردید و بدون پاسخ به نگرانی‌های مشروع مردم درباره مسیر حرکت جوامع آنها انجام پذیرد. این امر نمی‌تواند یک فرایند نخبه‌گرا باشد که به نمایندگی از طرف شهروندان اروپایی اما بدون مشارکت آنان به مرحله عمل برسد. از سرگیری دموکراسی اجتماعی که خود سنتی سیاسی در ورطه بحران می‌باشد، شدیداً به تجدید "اروپای اجتماعی"، مفهومی که به نامی بدون محتوا تنزل پیدا نموده، گره خورده و موجب شده است تا بسیاری از جوامع سوسیال دموکراتیک سنتی، از سوسیال دموکراسی و همگرایی اروپایی به وعده‌های واهی ملی‌گرای پناه ببرند (McCallum, 2016: 3). خروج بریتانیا از اتحادیه اروپایی فصل جدید و تأسف‌آوری در تاریخ همگرایی اروپایی گشوده است. سرنوشت اتحادیه اروپایی و دموکراسی اجتماعی عمیقاً به هم تنیده شده، به گونه‌ای که تجدید و اصلاح کامل هر دو را باید مقدمه‌ای ضروری برای تحقق آینده‌ای روشن در برابر جوامع اروپایی دانست (McCallum, 2016: 5). در همین مورد باید به دیدگاه آنانی اشاره شود که برگزیت را کمتر مربوط به عضویت بریتانیا در اتحادیه اروپایی و بیشتر تجلی کسری دموکراتیک در این نهاد دانسته و تأکید دارند که این نوع کاستی مانند دردی مزمن در طول دهه‌های گذشته گریبانگیر جامعه بریتانیا بوده است. بهترین ترجمان از نتیجه این همه‌پرسی تصور آن به مثابه فریاد خشم، ناامیدی و بی‌زاری کسانی است که اعتقاد دارند صدای آنها شنیده نمی‌شود (Dawson, 2016: 1).

در پایان این نوشتار ذکر این نکته شایسته است که با توجه به مذاکرات در حال انجام بین انگلستان و اتحادیه اروپایی در باره چگونگی خروج بدون دردسر این کشور از اتحادیه و ابهامات و مشکلات پیش‌رو، نشانه‌هایی از تردید در پی آمده‌های مثبت برگزیت در میان حامیان و موافقان مشاهده می‌شود؛ تردیدی که حتی تا بحث درباره برگزاری رفراندوم مجدد نیز کشیده شده است. در هر صورت، وضعیت چالش‌آمیز مزبور حتی اگر ریشه در مبالغه‌گرایی شکاکان دوآتشه ضد اتحادیه نیز داشته باشد، برای دیگر دولت‌ها و جوامع متقاضی خروج از اتحادیه، تأمل برانگیز خواهد بود.

### نتیجه‌گیری

مناظره درباره کسری دموکراتیک در داخل نهادهای اتحادیه اروپایی، آشکارکننده مشکلات سیاسی یکپارچه و ریشه‌دار می‌باشد. تعدد دلایل و راه‌حل‌ها در ارتباط با کسری دموکراتیک در اتحادیه اروپایی، پیچیدگی "تفسیری" از موضوع را به دنبال داشته و از دیدگاه‌ها و زمینه‌های علمی مختلف مورد مطالعه و پژوهش قرار گرفته است. بومَن بر این عقیده است که مناظره فعلی در مورد کسری دموکراتیک در اتحادیه اروپایی را می‌توان در قالب رویکردهای روش‌شناسی متفاوت در جهت دستیابی به آزادی و حقوق اساسی مشارکت سیاسی مورد مطالعه قرار داد. در این راستا، وی به ۳ رویکرد از دیدگاه فدرالیست‌ها، شکاکان و تجدیدنظرطلبان (بازبین‌گرایان) اشاره می‌نماید. فدرالیست‌ها تمایل به گزینش الگویی از آزادی در قالب عدم دخالت و خودمختاری مستقل دارند و پیشنهاد آنها بر مبنای پیوند حقوق اساسی اتحادیه اروپایی با شکلی واضح و آشکار از حاکمیت مردمی در سراسر اروپا ارائه شده است. اگرچه شکاکان استدلال می‌کنند که اتحادیه اروپایی فاقد زیرساخت بنیادی برای چنین خودمختاری دموکراتیک اروپایی می‌باشد، ولی در نهایت آنها مدافع نگرشی از آزادی هستند که با تمایل آنها نسبت به عزم همگانی دولت‌های عضو اتحادیه تداخل نداشته باشد. در عوض، تجدیدنظرطلبان به پتانسیل دموکراتیک نوین نهادهای اتحادیه اروپایی، به منظور میانجیگری میان حاکمیت‌های همپوش اشاره می‌نمایند (BOWMAN, 2006: 191-192).

با این حال چالش کسری دموکراتیک را باید یکی از ریشه‌های بحران آفرینی و حتی واگرایی در اتحادیه اروپایی دانست. بر این مبنای، برخی مدعی‌اند که با همه طرفداری که از اتحادیه اروپایی تاکنون ابراز شده، آن را نمی‌توان نهادی دموکراتیک تلقی کرد. کاستی بنیادی پروژه اروپایی این

است که بازیگران محوری آن چون فرانسه، آلمان، از نوعی قانون اساسی که به تشکیل یک دولت پاسخگو برای کل اروپا منجر شود؛ طرفداری نمی‌کنند. دلایل این نوع ناهمسازی را باید در مخالفت رأی دهندگان در سطح ملی و نیز نبود آمادگی لازم حتی برای مناظره درباره انتقال دموکراتیک حاکمیت به نهادی فراملی یعنی اتحادیه اروپایی دانست، مشابه چالشی که گریبانگیر ایالات امریکایی در سال ۱۷۸۹ شد. با این حال خطر مهمتر را باید در وضعیت دومینویی دانست که دیگر اعضای اتحادیه را دربر گیرد.

در برابر رویکرد بالا، برخی دیگر بر این باورند که با نگاه کردن به مشکلات و کسری‌های سازمانی و یا موانع در سر راه فرایند تصمیم‌گیری (که از دیدگاه عملی غیردموکراتیک و غیرمشارکتی به شمار می‌آیند)، ادعای اینکه اتحادیه اروپایی به گونه‌ای آشکار غیردموکراتیک است منصفانه نیست. باید در نظر گرفت که ساختار حقوقی اتحادیه اروپایی بسیار پیچیده‌تر از مدل‌های دیگر است که این خود نمایشگر منحصر بفرد بودن آن به‌عنوان یک نهاد فراملی می‌باشد. توسعه و تحکیم دموکراسی، مفهوم اصلی و بنیادی همه سیاست‌ها در اتحادیه اروپایی شمرده می‌شود. بطور خلاصه، برای اتحادیه اروپایی، دموکراسی و اعتبار دموکراتیک از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بوده و با در نظر گرفتن اینکه دموکراسی ارزشی جوهری برای این نهاد محسوب می‌گردد، لازم است که مشروعیت دموکراتیک اتحادیه اروپایی در چارچوب ساختار منحصر به فرد آن مورد تحلیل قرار بگیرد. به طور منطقی اثبات هر یک از آرای مزبور مستلزم تحولاتی است که در پیش‌روی جامعه اروپایی قرار داشته و پیش‌بینی آن در هاله عمیقی از ابهام قرار دارد.



## منابع

- Azman, K. D, (2011), "The Problem of Democratic Deficit in the European Union", *International Journal of Humanities and Social Science*, Vol.1, No. 5.
- Bowman, J,(2006), "The European Union Democratic Deficit - Federalists, Skeptics", and Revisionists. *European Journal of Political Theory*.
- Cash, B, (2006), "United States Policy on European Integration - An Understandable but Strategic Error Since 1990", *The European Journal*.
- Collignon, S, (2015,), More Democracy, or no more Europe, October 6, *Europe's World*, Vol.1, No. 5.
- EUR-Lex, (n.d.), "Summary of Term Democratic Deficit", *Glossary of Summaries*.
- Europedia, (2005), *The so-called democratic deficit of the EU*.
- Follesdal, A., & Hix, S, (2003), Why there is a Democratic Deficit in the EU: a Response to Majone and Moravcsik.
- 
- Jensen, T, (2009, March), The Democratic Deficit of the European Union. *Living Reviews in Democracy*.
- Leeds, (2016), The Democratic Deficit in the EU: Academic Commentary. <http://www.leeds.ac.uk/politics/politics/cbl22/int/deficit>, 1.
- Mahony, H, (2015), The Search to Fix the EU's Democratic Deficit, February 20, *EU Observer*.
- Millar, P, (2013, May 20), What's all this about the EU's "democratic deficit". *The Guardian*.
- Moravcsik, A, (2002, Nov. 4), In Defence of the 'Democratic Deficit': Reassessing Legitimacy in the European Union. *JCMS*.
- Philip, A. B, (2016, May 20), *How Democratic is the European Union?*
- Rankin, J, (2016-June-13), *Is the EU undemocratic?* London: The Guardian - World News.
- Rittberger, B, (2011), Democratic Deficit. *Oxford Reference*, 1.
- Terry, C, (2014), Close the Gap - Tackling Europe's Democratic Deficit. *Electoral Reform Society*.

